

تحلیل فقهی فتوای رهبری مبنی بر حرمت استفاده از سلاح هسته‌ای در پرتو نظریه تابعیت

احمد احسانی فر*

تأیید: ۹۶/۱۱/۲۱

دریافت: ۹۶/۲/۱۶

چکیده

پس از ارائه و انتشار فتوای رهبر جمهوری اسلامی ایران، آیه‌الله خامنه‌ای، پیرامون حرمت بکارگیری سلاح هسته‌ای، چرایی ممنوعیت استفاده از این سلاح از منظر شرع و فقه اسلامی در بُعدی فراتر از ابعاد سیاسی و امنیتی، مطمح نظر قرار گرفت. فتوای مزبور در برخی محافل سیاست‌گذار و تصمیم‌ساز غربی با تردید در کارآیی عملی و در مقابل، در باره‌ای از محافل فقهی داخلی با تردید در مبانی شرعی مواجه گشت. بر این اساس، محافل مغرب‌زمین، فتوای مزبور را حکمی تقیه‌ای و اضطراری پنداشته و از این حیث آن را فاقد ضمانت اجرای لازم برآورد نمودند و برخی محافل داخلی، فتوای مزبور را سازگار با ادله شرعی ندانسته و اصالت فقهی آن را رد کردند. ارزیابی هر دو پندار فوق منوط به تشخیص نظریه مبنایی نظام حقوقی اسلام پیرامون ضوابط استفاده از سلاح‌ها و عملیات جنگی می‌باشد. نظریه مزبور، در مقاله پیش رو با عنوان نظریه تابعیت معرفی و ادله شرعی و بنیان‌های فقهی آن مورد واکاوی قرار می‌گیرد. با تبیین این نظریه، سازگاری کامل فتوای رهبری با مبانی فقهی و نظام اندیشگی اسلام روشن شده و ضعف هر دو پندار فوق به منصفه ظهور خواهد رسید.

واژگان کلیدی

سلاح هسته‌ای، نظریه تابعیت، سلاح هلاک‌کننده جمعی، تترس، تخریب، کشتار غیر نظامیان

* پژوهشگر و دانشجوی دکتری پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: ehsanifarahmad@gmail.com

مقدمه

آیه‌الله خامنه‌ای در سی‌ام بهمن‌ماه ۱۳۸۸ به حرمت بکارگیری سلاح هسته‌ای فتوا دادند. انتشار این فتوا در محیط‌های گفتمانی فقهی با بازخوردهای متفاوتی همراه بود. برخی فقیهان، مفاد این فتوا را تأیید کرده و آن را منطبق با نصوص شرعی و ادله فقهی دانسته‌اند و برخی دیگر با استناد به ادله مجوزه کشتار همگانی کافران و تخریب سرزمین آنان، به تردید در مفاد فتوا و رد آن اقدام کردند. همچنین قاعده نفی سبیل و فرمان آمادگی مسلمانان در برابر تهاجمات کفار نیز از جمله مؤیدات حکم جواز و وجوب ساخت و بکارگیری سلاح هسته‌ای در برخی شرایط جنگی قلمداد شده است. فتوای ممنوعیت استفاده از سلاح هسته‌ای، آنگاه که بر امواج رسانه‌ای سوار شد و در محافل دیپلماتیک و امنیتی غرب رسوخ یافت، بمانند محافل فقهی داخلی، با بازخوردهای متفاوت مواجه شد. روزنامه نیویورک تایمز در ۱۴ آوریل ۲۰۱۲ با استناد به نظریات تحلیل‌گران آمریکایی، فتوای مزبور را مبتنی بر نهاد «تقیه» در فقه شیعه تصویر می‌کند و بدین ترتیب، آن را فاقد کارایی عملی می‌داند؛ چراکه تقیه بر ادله اصیل شرعی اتکا ندارد و امکان نقض آن در شرایط قدرت‌یافتن شیعه وجود دارد. تا زمانی که نظریه مبنایی در نظام فقهی شیعه پیرامون استفاده از سلاح‌های هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی منقح نگردد، نمی‌توان انتظار داشت که چه در محافل فقهی داخلی و چه در محافل پژوهشی خارجی، هیچ ابهام و تردید دوباره‌ای بر مفاد فتوای رهبری شکل نگیرد. مقاله پیش رو با درک این ضرورت، در صدد برمی‌آید تا نظریه اصیل و مبنایی در فقه شیعه پیرامون استفاده از سلاح‌های هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی را تحصیل نماید و از این رهگذر، فتوای ممنوعیت استفاده از سلاح هسته‌ای را از حیث استدلالی قوام بخشد.

موضوع‌شناسی سلاح هسته‌ای

برای شناخت احکام شرعی مترتب بر سلاح هسته‌ای، باید در ابتدا موضوع‌شناسی دقیقی از این سلاح به عمل آید. شناخت موضوعی سلاح هسته‌ای متوقف بر شناخت

خصوصیاتی است که می‌تواند در احکام شرعی مترتب بر این سلاح مؤثر باشد. در این راستا می‌توان به دو خصوصیت سلاح هسته‌ای اشاره کرد که ملاکات برگرفته از ادله، دائرمدار همین خصوصیات می‌باشد.

اولین خصوصیت سلاح هسته‌ای که ناظر به امور کمی است، دارا بودن قدرت تخریب و صدمه فوق‌العاده و اتلاف گسترده نفوس، تأسیسات، زیربناها و زیرساخت‌ها، خانه‌ها و ساختمان‌ها، اماکن و اموال عمومی و خصوصی و محیط زیست؛ اعم از خاک، زمین و منابع زیرزمینی، آب‌های سطحی و زیرزمینی، هوا، درختان و جنگل‌ها، زراعات و کشتزارها می‌باشد؛ بطوری که این جنگ‌افزارها به راحتی قابلیت تخریب هکتارهای وسیعی از پهنه شهرها و کشورها را دارند.

خصوصیت دوم سلاح هسته‌ای که ناظر به امور کیفی است، امکان کشتار جمعی، توده‌ای، همگانی و انبوه است. عمده سلاح‌های متعارف، قابلیت کشتار انبوهی که بتواند جمعیت زیادی از کل ساکنان یک منطقه وسیع را با یک انفجار و در آن واحد به قتل رساند را ندارد و این ویژگی حتی در مورد سایر سلاح‌های کشتار جمعی؛ نظیر سلاح شیمیایی و میکروبی نیز دیده نمی‌شود. همچنین از آنجا که سلاح هسته‌ای موجب تولید اشعه و انتشار غبار رادیواکتیو می‌گردد، به همه موجودات زنده موجود در منطقه سرایت کرده و آثار مخرب آن مدت‌ها پس از بکارگیری باقی می‌ماند. این تأثیر فقط نسبت به نسل موجود نیست، بلکه نسل‌های آینده نیز با تأثیری که اشعه رادیواکتیو بر ژنوم موجودات جاندار می‌نهد، متضرر خواهند شد. لازم است که این خصوصیت سلاح هسته‌ای که البته در سایر سلاح‌های کشتار جمعی نیز دیده می‌شود، آن است که نمی‌توان در هدف‌گیری بین نظامیان و غیر نظامیان تفکیک ایجاد کرد.

ادله متنافی مربوط به استفاده از سلاح‌های هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی

مفاد ادله نقلی مربوط به استفاده از سلاح‌های هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی در جنگ، در دو سوی متنافی قرار دارند. تعدادی از روایات، کشتار غیر نظامیان و حیوانات

و همچنین آسیب به محیط زیست در جنگ را ممنوع قلمداد کرده‌اند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۹، ص ۴۰۹-۴۰۸ و ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۳ و ۴۲۴). دامنه این روایات چنان پریسامد است که برخی بر استفاضه این روایات در متون شیعه و سنی تصریح دارند (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۷۵) و برخی دیگر بر شیاع آنها تأکید نموده‌اند (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۲۱-۳۲۰). بر مبنای این روایات، استفاده از سلاحی که پیامد آن کشتار غیر نظامیان و حیوانات و آسیب به محیط زیست می‌باشد ممنوع است. در مقابل، خبر «حفص بن غیاث»^۱ از امام صادق ۷ دلالت بر جواز ویران کردن کامل شهر دشمن که محل سکونت غیر نظامیان می‌باشد، دارد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۹، ص ۴۱۱).

فقها در مواجهه با این ادله متنافی، جهت‌گیری‌های مختلفی داشته‌اند. گرایش چیره در فقه تمامی مذاهب اسلامی، تجمیع ادله متنافی می‌باشد و از همین رو، روش‌های گوناگونی در تجمیع عرضه شده است. غالب این روش‌ها از قبیل جمع تبرعی بوده و از ظهور ادله نقلی عدول می‌کنند. تنها روشی که هم با ظاهر ادله نقلی سازگار بوده و هم همگام با مقتضای ادله عقلی حرکت می‌کند و هم با استلزامات جنگ که محذورات فراوان دارد متجانس است، روشی است که این نوشتار آن را «نظریه تابعیت» می‌خواند. نظریه مزبور می‌تواند نظریه مبنایی نظام حقوقی امامیه در مورد بکارگیری از سلاح‌های هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی قلمداد گردد.

تجمیع ادله متنافی بر مبنای نظریه تابعیت

راه تجمیع صحیح بین دو دسته از ادله متنافی آن است که در حالت اضطرار جنگی، کشتار و آسیب غیر نظامیان و تخریب اماکن و اموال آنان، به تبع کشتار نظامیان مجاز دانسته شود. تابعیت کشتار غیر نظامیان به لحاظ تعداد نظامیان و غیر نظامیان حاضر در منطقه مورد نشانه‌گیری مشخص می‌شود. اگر در این منطقه، تعداد نظامیان با فاصله زیادی بیشتر از تعداد غیر نظامیان باشند، بعد از استفاده از سلاح هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی، تعداد کشته‌های غیر نظامی به صورت طبیعی با فاصله زیادی از تعداد کشته‌های نظامی کمتر خواهد بود. تنها در همین حالت می‌توان ادعا کرد که کشتار غیر نظامیان به

تبعیت از کشتار نظامیان محقق شده است. اما در صورت فزونی تعداد غیر نظامیان بر تعداد نظامیان، یا برابری این دو رقم، یا برتری تعداد نظامیان با فاصله‌ای اندک و غیر معتدله، عرفاً نمی‌توان تبعیت کشتار غیر نظامیان از نظامیان را به اثبات رسانید. در این حالات، استفاده از سلاحی که به یقین می‌تواند منجر به کشتار غیر نظامیان گردد، جایز نیست.

عناصر دخیل در موازنه تابعیت

در اعمال قاعده تابعیت، عواملی که باید در سنجش و ارزیابی موازنه تابعیت مدخلیت داده شود، اولاً فرازمانی بوده و ثانیاً عناصر غیر انسانی را نیز در بر می‌گیرد. فرازمانی بودن موازنه تابعیت بدین معناست که تعداد غیر نظامیانی که در نتیجه استفاده از سلاح کشته شده یا آسیب می‌بینند، عبارتست از مجموع غیر نظامیانی که در حین استفاده کشته شده یا آسیب می‌بینند؛ بعلاوه غیر نظامیانی که در نسل‌های آتی مورد آسیب قرار می‌گیرند. حتی نسل‌های بعدی نظامیان؛ مانند فرزندان و نوادگان آنان نیز در زمره غیر نظامیان بشمار می‌آیند.

همچنین عناصر غیر انسانی؛ نظیر محیط زیست منطقه و حیوانات که در اثر استفاده از سلاح آسیب می‌بینند و یا انسانهایی که در اثر استفاده از عناصر محیطی و حیوانی موجود در این منطقه آسیب می‌بینند، باید در سنجش و ارزیابی موازنه تابعیت مدخلیت داده شوند.

بنابراین، بطور کلی می‌توان عوامل دخیل در موازنه تابعیت را اینگونه محاسبه نمود: کشتار و آسیب غیر نظامیان در حین استفاده از سلاح؛ بعلاوه کشتار و آسیب غیر نظامیان در زمان‌های بعد و کشتار و آسیب حیوانات در حین استفاده از سلاح و کشتار و آسیب حیوانات در زمان‌های بعد و کشتار و آسیب انسانهایی که از گوشت یا سایر اعضای بدن این حیوانات تغذیه می‌کنند و تخریب بناها و زیربناها و تأسیسات و سازه‌های مسکونی و تجاری و تولیدی و صنعتی و هر سازه غیر نظامی دیگر و گستره مکانی اتلاف محیط زیست منطقه؛ اعم از گیاه، آب، هوا و خاک؛ چه در حین استفاده از

سلاح و چه در زمان‌های بعد و کشتار یا آسیب انسانهایی که از عناصر محیطی استفاده می‌کنند. مجموع همه این عناصر باید در سنجش و ارزیابی موازنه تابعیت مدخلیت داده شوند.

بنابراین، ممکن است سلاح بگونه‌ای طراحی شده باشد که در حین استفاده از آن، تعداد نظامیان به نحو معتناهایی بیش از تعداد غیر نظامیان کشته می‌شوند، اما آثار مخرب آن به نسل‌های بعد که قطعاً جزء غیر نظامیان محسوب می‌شوند، چنان آسیب وارد می‌کند که با ملاحظه تعداد نسل‌ها و نوع آسیب‌های وارد بر آنها و تعداد آسیب‌دیدگان، موازنه تابعیت تغییر می‌کند و کشتار نظامیان، تابع کشتار و آسیب غیر نظامیان قرار می‌گیرد. همچنین ممکن است چنان به بناها، زیربناها، محیط زیست و حیوانات، در حین استفاده از سلاح و یا در زمان‌های بعد آسیب وارد شود که موازنه تابعیت با لحاظ آسیبی که به عناصر محیطی و انسانی، در زمان استفاده و در نسل‌های بعد وارد می‌شود، تغییر یافته و کشتار نظامیان تابع کشتار غیر نظامیان و اتلاف و تخریب قلمداد گردد. در این حالات نیز نمی‌توان استفاده از آن سلاح را جایز دانست. در استفاده از چنین سلاحی ممکن است در حین استفاده و با ملاحظه تعداد کشته‌شدگان نظامی و غیر نظامی، قاعده تابعیت به نحو صحیح اعمال گردد، اما همانطور که گفته شد، باید عوامل دیگری از قبیل عوامل فرانسلی و فرامکانی در اجرای قاعده تابعیت مدخلیت داده شود که با ملاحظه آن عوامل، شاید نتوان قاعده تابعیت را به درستی اجرا نمود.

نقش قاعده تابعیت در استدلالات فقهی مربوط به عملیات جنگی

در متون فقهی، نمونه‌های روشنی از توجه به قاعده تابعیت در بکارگیری روش‌ها و سلاح‌های جنگی مشاهده می‌شود. برای مثال، عملیات شبیخون (تبیت) و استفاده از منجنیق که منجر به کشتار غیر نظامیان می‌گردد با رعایت تابعیت کشتار غیر نظامیان از نظامیان تجویز شده است (شوکانی، ۱۹۷۳م، ج ۸، ص ۷۰). همچنین برخی با تفکیک کشتار جزئی و کلی غیر نظامیان، کشتار جزئی را جایز و کشتار کلی را غیر جایز دانسته‌اند؛ چراکه در شرایط اضطرار نسبت به کشتار جزئی غیر نظامیان تساهل می‌شود،

ولی نسبت به کشتار کلی آنان تساهل نمی‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۷۵). همچنین در ضوابط اجرایی قاعده اضطرار تصریح شده که ائتلاف جزء بمنظور محافظت از کل جایز است، ولی ائتلاف کل بمنظور محافظت از جزء جایز نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۲، ص ۱۲۶). بر این اساس، در حالت اضطرار جنگی، اگر نتوان جلوی تسری و تعدی پیامدهای ناشی از استفاده از یک سلاح غیر قابل کنترل را گرفت و آن را محدود به منطقه خاص یا اهداف خاصی نمود، نمی‌توان به جواز آن رأی مثبت داد. عبارات فقیهان در فروعیات جهاد، گویای آن است که از منظر آنان، غیر نظامیانی که ممکن است در نتیجه استفاده از سلاح کشته شوند، نسبت به نظامیان در اقلیت محض قرار دارند. برای مثال، در عبارات فقها آمده است:

اگر کافران، اسیران مسلمان را در جنگ، سپر خویش قرار دهند، به سوی آنان تیراندازی نمی‌شود، مگر در حالت شدت گرفتن آتش نزاع، در زمانی که بدون تیراندازی نتوان با کافران جنگید. در این حالت، به سوی کافران تیراندازی می‌شود، اگرچه اسیر مسلمان کشته شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۸۳).^۲

عبارت «و إن قتل الأسیر» در کلام محقق حلی، گویای آن است که در میان توده‌ای از نظامیان، امکان کشته‌شدن یک اسیر مسلمان نیز وجود دارد؛ آن هم نه به صورت یقینی، بلکه تعبیر «و إن» دلالت بر احتمالی و اتفاقی و غیر قابل پیش‌بینی بودن کشته‌شدن اسیر دارد. این ظهورات از متن، به روشنی بر قاعده تابعیت دلالت دارد.

اگر در داخل کفار، گروهی از مسلمانان حاضر باشند که لشکر اسلام بر آنان حمله‌ور شود و در نتیجه این حمله، مسلمانانی که در داخل کفار هستند کشته شوند، یا چیزی از اموال آنان از بین رود، نه مسلمانان و نه غیر مسلمانان ضامن دیه و ارش مسلمانان کشته‌شده در طرف دشمن نیستند (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۸).^۲

ظاهر عبارت «فی جملتهم قوم من المسلمین» در کلام ابن ادریس، دلالت بر آن دارد که در بین جمیع طوایف کفار، گروهی از مسلمانان حضور دارند. این جمله نشان‌دهنده

آن است که جمعیت مسلمان در اقلیت محض نسبت به مجموع جمعیت ساکن در آن منطقه می‌باشند.

با دقت در مباحث و استدلالات فقهی موجود در باب جهاد، می‌توان به این نتیجه رسید که ذهنیت مرکوز در لایه‌های فکری فقیهان، سازگار با عملیات و سلاح‌هایی است که منجر به کشتار یا آسیب تعداد محدودی از غیر نظامیان می‌گردد، نه آن که به کشتار و آسیب توده‌ای و همگانی بینجامد.

دلالت قاعده فقهی «یثبت تبعاً ما لا یثبت استقلاً» بر نظریه تابعیت در عملیات جنگی

قاعده «یثبت تبعاً ما لا یثبت استقلاً»؛ می‌توان چیزی را که در حالت استقلالی ثابت نمی‌شود، در حالت تبعی ثابت کرد، از جمله قواعد فقهی است که دلالت روشنی بر نظریه تابعیت در استفاده از سلاح‌های جنگی دارد (زحیلی، ۱۴۲۷ق، ص ۴۶۸).

پایه این قاعده بر این ایده استوار است که حکم یک فعل می‌تواند در دو حالت استقلالی و تبعی متفاوت باشد. برای مثال، خرید خانه با تمام اسباب موجود در آن صحیح است؛ اگرچه اسباب خانه دیده نشده باشد؛ حال آن‌که خرید خود آن اسباب، بدون اینکه بخواهد در ضمن و به تبع خانه خریداری شود، بدون مشاهده و رفع غرر، باطل می‌باشد. در اینجا بیع اسباب به صورت مجهول و غرری، در حالت تبعی صحیح بوده و در حالت استقلالی، باطل می‌باشد.

مثال دیگر آن که بیع میوه بر روی درخت، پیش از رسیدن به حالت بدو صلاح باطل است؛ حال آن‌که اگر درخت با میوه‌هایش در همین حالت فروخته شود، صحیح است. در اینجا نیز بیع میوه به صورت استقلالی، باطل است و به صورت تبعی جایز می‌باشد.

مثال دیگر آن که بیع حمل در داخل شکم گوسفند، بطور مستقل صحیح نیست، ولی بیع خود گوسفند که در ضمن آن و به تبع آن، حمل نیز فروخته می‌شود، جایز است. یا بیع شیر در پستان گوسفند به دلیل ورود غرر و جهالت باطل است، ولی فروش خود گوسفند شیرده که شیر در ضمن آن قرار گرفته جایز می‌باشد.

مثال دیگر آن که شهادت زنان به ولادت طفل، اثبات‌کننده نسب طفل نیز می‌باشد، اما اگر شهادت آنان بگونه استقلالی به نسب طفل تعلق گیرد، اثبات‌کننده نسب نخواهد بود.

شرط مهم برقراری و اجرای این قاعده آن است که تبعیت عرفی تحقق یابد و تنها با تحقق این شرط است، فعل در قالب تبعیت مجاز می‌گردد. برقراری تبعیت عرفی منوط بر آن است که شکل، اوصاف و آثار فعل، چنان تغییر یابد که عرف، فعل مزبور را متغیر و متبدل از حالت استقلال به حالت تبعیت لحاظ نماید. این تغییر دید و تبدیل بینش در نزد عرف باید در ماهیت فعل برقرار گردد، نه آن‌که فعل از حیثی به حیث دیگر تبدیل شود و صرفاً با تغییر در زاویه دید، فعل حرام مجاز تلقی گردد.

بدین ترتیب، اگر کشتار غیر نظامیان و تخریب و اتلاف اموال، اماکن و محیط زیست به گونه استقلالی رخ دهد، بر طبق ادله مانعه جایز نیست. اما اگر در شرایط اضطراب جنگی، کشتار و تخریب، بگونه تبعی رخ دهد؛ بگونه‌ای که عرف با توجه به گستردگی کشتار و تخریب، آن را تابع کشتار نظامیان دشمن و در ضمن آن تلقی کند، می‌توان آن را جایز قلمداد کرد.

اعمال قاعده تابعیت در مصادیق عملیات جنگی

فقیهان، اجرای قاعده تابعیت در برخی سلاح‌ها و تاکتیک‌های جنگی را به‌دقت مورد شناسایی قرار داده‌اند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اعمال قاعده تابعیت در کشتار غیر نظامیان

به اعتقاد برخی فقیهان، در استفاده از سلاح هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی، باید تعداد غیر نظامیان حاضر در منطقه مورد اصابت مد نظر قرار گیرد. اگر غیر نظامیان حاضر در این منطقه تعداد اندکی باشند، ظاهر آن است که در اثر استفاده از سلاح، به آنان آسیبی نمی‌رسد و اگر تعداد زیادی در این منطقه حاضر باشند، ظاهر آن است که تعدادی از آنان آسیب می‌بینند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۱۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴، ص ۸۵؛ نووی، بی تا (الف)، ج ۷، ص ۴۴۶؛ شربینی، ۱۳۷۷ق، ج ۴، ص ۲۲۳).^۴

به همین دلیل، استفاده از سلاح هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی در حالت نخست جایز بوده و در حالت دوم جایز نمی‌باشد.

این تحلیل به روشنی بر اعمال قاعده تابعیت در استفاده از سلاح دلالت دارد؛ در حالتی که تعداد غیر نظامیان حاضر در منطقه اندک است، عرف، کشتار آنان را به تبع کشتار نظامیان ملاحظه می‌کند، ولی در حالتی که غیر نظامیان حاضر در منطقه تعداد زیادی را شامل می‌شوند، موازنه تابعیت وارونه جلوه کرده و کشتار نظامیان به تبع کشتار غیر نظامیان ملاحظه می‌شود.

برخی دیگر از فقیهان، در هدف‌گیری با سلاح به مقایسه تعداد نظامیان و غیر نظامیان حاضر در منطقه مورد اصابت روی آورده‌اند. بدین صورت که اگر تعداد نظامیان از غیر نظامیان حاضر در منطقه بیشتر باشد، می‌توان از سلاح استفاده کرد و در حالتی که تعداد غیر نظامیان بیشتر از نظامیان باشد، نمی‌توان چنین کرد (طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۰۲). این ملاک نیز حاصل انعکاس نظریه تابعیت در ذهن این دسته از فقیهان بوده است؛ چراکه تعداد بیشتر نظامیان، باعث کشتار بیشتر آنان می‌شود و قاعده تابعیت را مراعات می‌کند، ولی تعداد بیشتر غیر نظامیان، باعث کشتار بیشتر آنان می‌شود و قاعده تابعیت مراعات نمی‌شود.

اعمال قاعده تابعیت در تترس

در حالت تترس که دشمن غیر نظامیان را سپر انسانی خویش می‌گمارد، برخی فقیهان در یورش به سپر انسانی معتقدند که اگر این خوف وجود داشته باشد که عدم کشتار سپر انسانی منجر به کشتار بسیاری از مسلمانان گردد، کشتار سپر انسانی جایز است، ولی اگر خودداری از کشتار سپر انسانی به کشتار تعداد زیادی از مسلمانان نینجامد، نمی‌توان به کشتار سپر اقدام کرد (ابوالبرکات، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۸). این ایده بر اساس مقایسه بین تعداد غیر نظامیانی که از سپاه دشمن کشته می‌شوند با تعداد مسلمانانی که با پیروزی دشمن کشته می‌شوند، بدست آمده و با امعان نظر به قاعده تابعیت فراهم شده است.

همچنین در فرض ترس گفته شد که اگر دشمن یک نفر یا تعداد اندکی از مسلمانان را در سپر انسانی قرار دهد، می‌توان بسوی لشکر دشمن تیراندازی کرد، اما اگر تعداد زیادی از این افراد را سپر خویش قرار دهد، نمی‌توان بسوی لشکر تیراندازی کرد (علامه حلی، ۴۱۴ق، ج ۹، ص ۷۵).

اعمال قاعده تابعیت در تخریب ابنیه و محیط زیست

در جنگ، گاه ضرورت نظامی اقتضای تخریب قسمتی از اجزا و عناصر زیست‌بوم منطقه را دارد. در این حالت، اولاً تخریب و اتلاف باید برای کشتار نظامیان دشمن ضرورت داشته باشد و ثانیاً باید از نگاه عرف، این تخریب و اتلاف تابعی از کشتار نظامیان دشمن بشمار آید. به همین دلیل، تخریب و اتلاف در گستره‌ای وسیع و انبوه ممکن است موازنه تابعیت را وارونه نموده و کشتار نظامیان را تابعی از تخریب و اتلاف جلوه‌گر نماید.

بر همین اساس، در جنگ استفاده از برخی روش‌ها که از بین‌برنده گسترده و غیر قابل کنترل محیط زیست می‌باشد، جایز دانسته نشده؛ در حالی که روش‌های از بین‌برنده‌ای که به صورت محدود و تا حدی قابل کنترل، باعث اتلاف محیط زیست می‌شوند، جایز دانسته شده است. برای مثال، از قول «مالک بن انس» نقل شده که قطع درختان در جنگ جایز است، ولی آتش زدن آنها جایز نیست (ابن رشد، ۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۰۹). توجیه این تفصیل با توجه به این مطلب روشن می‌شود که قطع هر درخت، به صورت منفرد و مستقل از درخت دیگر انجام می‌گیرد. بدین ترتیب می‌توان عملیات قطع را در شرایط اضطرار جنگی کنترل نمود و مقید به تعداد و محدوده مشخصی کرد. اما آتش زدن درختان به صورت منفرد و مستقل از درخت دیگر انجام نمی‌گیرد؛ چراکه آتش سرایت کرده و عملیات تحریق را غیر قابل کنترل می‌نماید. بنابراین، نمی‌توان گستره تخریب و اتلاف را مقید به محدوده مشخصی نمود و احتمال وقوع اتلافی وسیع در مساحت زیاد وجود دارد. در این حالت تابعیت اتلاف و تخریب از کشتار نظامیان وارونه شده و کشتار نظامیان را تابعی از تخریب و اتلاف قرار می‌دهد.

اعمال قاعده تابعیت در سوزاندن و غرق کردن

برخی فقیهان، حکم سوزاندن و غرق کردن منطقه دشمن را در مناطق خشکی و آبی، بگونه متفاوت عرضه کرده‌اند؛ بدین صورت که در مناطق خشکی، بمانند شهرهای مسکونی دشمن، در صورتی که غیر نظامیان در داخل منطقه حضور داشته باشند، سوزاندن و غرق کردن حرام است. در مناطق آبی، بمانند کشتی‌های نظامی دشمن، سوزاندن و غرق کردن جایز است، حتی اگر غیر نظامیان در داخل کشتی حضور داشته باشند.

توجه این تفصیل از این روست که در مناطق خشک، تعداد انبوه و متراکم و فشرده‌ای از غیر نظامیان حضور دارند که غرق کردن و سوزاندن شهر عمدتاً به آسیب اینان منجر می‌شود و آسیب کمتری به نظامیان دشمن وارد می‌شود. اما در کشتی‌های جنگی که دشمن از آنها برای شلیک سلاح و یا حمل نیروهای نظامی استفاده می‌کند، جمعیت عمده‌ای که سوار بر این کشتی‌ها هستند، نظامیان می‌باشند و بار عمده این کشتی‌ها نیز محموله‌های تسلیحاتی است. به همین دلیل، اگر هم تعدادی زن و کودک در داخل این کشتی‌ها به‌عنوان خدمه سوار باشند، تعداد بسیار کمتری نسبت به تعداد نظامیان می‌باشند. بنابراین، سوزاندن یا غرق کردن کشتی منجر به کشته شدن تعداد زیادی از نظامیان و تعداد بسیار کمتری از غیر نظامیان می‌گردد (عبدری، ۱۳۹۸ق، ج ۴، ص ۵۴۴).

این حکم و استدلال آن، گویای اعمال قاعده تابعیت در موضوع سوزاندن و غرق کردن می‌باشد. در شهر که محل تجمع انبوه غیر نظامیان است، کشتار نظامیان به تبع کشتار غیر نظامیان جلوه می‌کند و در کشتی‌های نظامی که محل تجمع نظامیان بوده و عمده تحرکات نظامی دشمن از داخل آن صورت می‌گیرد، کشتار غیر نظامیان به تبع کشتار نظامیان جلوه می‌کند.

توجه به قاعده تابعیت در سوزاندن و غرق کردن، در کلام «ابن ادریس» به‌خوبی مشاهده می‌شود که می‌نویسد: «جنگ با کافران با همه ابزار و اسباب کشنده جایز است، جز بوسیله غرق گردانیدن خانه‌ها و آتش افکنی بر آنها و سم‌پاشی در شهر آنها» (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۷).^۵

ابن ادريس در ادامه، تخریب خانه‌ها و قلعه‌ها و همچنین قطع درختان را جایز دانسته است (همان، ص ۸-۷). ممنوعیت غرق کردن و سوزاندن شهر دشمن بیش از آن که باعث کشتار نظامیان گردد، به کشتار غیر نظامیان می‌انجامد. در مقابل، تخریب خانه‌ها و قطع درختان به صورت منفرد انجام می‌گیرد و قابل کنترل است؛ بگونه‌ای که تخریب‌گر و قطع‌کننده یقین دارد که با تخریب یک خانه و قطع یک درخت، تنها همان یک خانه و درخت تخریب و قطع می‌گردد. بدین سان با رفع اضطرار جنگی می‌تواند از تخریب سایر خانه‌ها و قطع مابقی درختان امتناع ورزد. اما هیچیک از این مقولات در سوزاندن و غرق کردن قابل اعمال نیست و این روش‌ها قابل کنترل نیستند.

اعمال قاعده تابعیت در شیخون

عملیات تبیت (بیتوته کردن) که می‌تواند به کشتار غیر نظامیان منتج شود، به اعتقاد برخی فقیهان با وجود شرایطی جایز می‌گردد؛ شرط نخست، بروز حالت اضطرار جنگی می‌باشد. شرط دوم، کشته شدن قهری، اتفاقی و پیش‌بینی نشده غیر نظامیان می‌باشد؛ بدین معنا که کشتار اینان با طراحی قبلی نبوده و یقینی نباشد. شرط سوم، محدود بودن تعداد غیر نظامیان کشته شده می‌باشد. عبارت یکی از فقهای معاصر در این زمینه قابل توجه است: «اگر ضرورت جنگی اقتضای شیخون علیه دشمن را داشته باشد، می‌توان بدان اقدام کرد؛ اگرچه مستلزم کشته شدن قهری تعدادی از زنان و کودکان باشد» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۵۸).^۶

واژه «الضرورة» در ابتدای عبارت فوق گویای شرط نخست؛ یعنی بروز حالت اضطرار می‌باشد. واژه «قهرأ» در انتهای عبارت، حاوی شرط دوم می‌باشد. واژه «بعض» که به «نساء و ولدان» اضافه شده است نیز گویای شرط سوم می‌باشد؛ چراکه تنها کشتار بعضی از غیر نظامیان را در عملیات تبیت تجویز نموده است، نه انبوهی از آنان را. شرط سوم نیز نمایان‌کننده اعمال قاعده تابعیت در عملیات تبیت می‌باشد. در برخی دیگر از آثار فقهی نیز می‌توان قید «بعض» که اشعار به کشتار تعدادی از غیر نظامیان و نه همه آنان دارد را مشاهده نمود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۳۷۶؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۵۷).

ریشه‌یابی و توجیه قاعده «جواز استفاده از هرگونه ابزار منتج به پیروزی» بر مبنای نظریه تابعیت

سؤالی که باید مطرح نظر قرار گیرد، آن است که اگر نظریه تابعیت به صورت ارتكازی در ذهن فقیهان وجود داشته است، چگونه قاعده‌ای در فقه شیعه استوار گشت که استفاده از هر شیوه عملیاتی و هر سلاحی که منجر به پیروزی در جنگ شود را جایز قلمداد کرده است؟ (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۸۳-۲۸۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۸۵).

مفروض فقیهان که بر مبنای ارتكاز ذهنی حاصل از آثار تخریبی و کشتاری سلاح‌های عصر فقیهان پدید آمده بود، این است که سنگین‌ترین سلاح‌ها نهایتاً می‌تواند به صورت اتفاقی، تصادفی و ناخواسته به آسیب تعداد محدود و گاه انگشت‌شماری از غیر نظامیان و اتلاف مقادیر ناچیزی از محیط زیست منجر گردد. در این حالت، مخاطره‌آمیزترین سلاح‌ها به نحو یقینی قاعده تابعیت را مراعات می‌کرد.

قاعده «جواز استفاده از هرگونه سلاحی که منتج به پیروزی شود»، بر مبنای همین تلقی ذهنی ایجاد شد. لکن در اعصار بعد، شهرت و شیاع این قاعده در فقه الجهاد سبب گشت که قاعده مزبور از مبنا و پایه‌های ارتكازی خویش جدا شود و به اطلاق آن تمسک گردد. عدم تحول عمیق در سلاح‌های جنگی در طول اعصار متمادی نیز بر شهرت این قاعده و دامنه فقیهانی که در سده‌های متوالی بدان می‌پیوستند می‌افزود؛ چراکه تا قرن اخیر، سلاح‌ها با هدف کشتار فردی تهیه می‌شدند و سلاحی که منطقه‌ای را با همه ساکنان و عناصر محیطی آن به کلی منهدم سازد، ساخته نشده بود. پیوند قاعده با مبانی و مفروض مقلدیمی آن را نمی‌توان نادیده انگاشت و این دو را از یکدیگر جدا ساخت. بنابراین، قاعده فوق که بر ساختار فقه الجهاد سایه افکنده بر ارتكاز و مفروضاتی حمل می‌شود که اعمال نظریه تابعیت در ذات آن ارتكاز و مفروضات به خوبی توان اجرای شدن را دارد.

این ارتكاز، اگرچه به زبان نمی‌آمد، اما قرائن آن در تمام فروعات و استدلالات باب جهاد هویدا است. برای مثال در عبارات ذیل آمده است: «و اگر تیر به یکی از آنان

اصابت کند، تیرانداز ملزم به پرداخت هیچ چیز نمی‌گردد» (طرابلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۰۲).^۸

علامه حلی می‌فرماید:

اگر تیرانداز بداند که کسی که به سمت او هدف‌گیری کرده، مسلمان است و با این هدف که تیر به مشرکان اصابت کند، اقدام به تیراندازی نماید و برای او امکان محافظت از جان مسلمان وجود نداشته باشد و در نتیجه این تیراندازی، مسلمان کشته شود، به اتفاق فقیهان تیرانداز قصاص نمی‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۷۶).^۹

شیخ طوسی نیز می‌گوید:

اگر مشرکان، اطفال خود را در صف نخست لشکر خویش قرار دهند، اگر جنگ شعله‌ور شده باشد، می‌توان به سوی لشکر دشمن تیراندازی کرد، [اما] تیرانداز نباید قصد کشتن طفل را داشته باشد، بلکه باید قصد کشتن نظامیان مشرکی را داشته باشد که در صف پشتی مستقر شده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۱۱-۱۲).^{۱۰}

از این عبارات می‌توان برداشت کرد که مفروض فقیهان از سلاح، ابزاری بوده که یک یا تعداد انگشت‌شماری را به قتل می‌رساند. منطبق با عبارت سوم، سلاحی که علیه دشمن مورد استفاده قرار می‌گیرد، توانایی تفکیک صف نخست از صف دوم را دارد، لکن به علت نزدیکی دو صف، امکان اصابت اتفاقی به صف نخست نیز وجود دارد. بنابراین، کشته‌شدن اطفال مستقر در صف نخست، یقینی نیست، بلکه احتمالی است. حال آیا می‌توان این عبارات را به سلاحی چون سلاح هسته‌ای تسری داد که اولاً قتل عام انبوهی از انسانهای بی‌گناه و انهدام تمام آثار محیطی از خصایص آن است و ثانیاً به هیچ صورت توان تفکیک نظامیان از غیر نظامیان را ندارد و ثالثاً کشتار غیر نظامیان در صورت استفاده از آن یقینی و غیر قابل تردید است؟

توجه به فروضی که در موضوع تترس مورد بررسی فقیهان قرار می‌گیرد، قدرت تخریبی و کشتاری سلاح‌های مدّ نظر ایشان را روشن می‌سازد. این فروض عبارتند از:

۱. فرضی که نشانه‌گیرنده از مسلمان بودن یا غیر نظامی بودن کسی که از این نشانه‌گیری آسیب می‌بیند، آگاه باشد.

۲. فرضی که نشانه‌گیرنده از غیر مسلمان بودن یا نظامی بودن کسی که از این نشانه‌گیری آسیب می‌بیند، آگاه باشد.

۳. فرضی که نشانه‌گیرنده از هویت اعتقادی یا جنسیتی یا سنی کسی که از این نشانه‌گیری آسیب می‌بیند، آگاه نباشد (نوی، بی تا (الف)، ج ۷، ص ۴۴۷).

همگی این فروض در ظرفی مطرح شده‌اند که از نشانه‌گیری، تنها یک نفر کشته می‌شود. هیچگاه در ذهن فقیهانی که با اطلاق و عموم به طراحی قاعده «جواز استفاده از هرگونه سلاح منتج به پیروزی» اقدام نمودند، سلاحی با خصوصیات سلاح هسته‌ای متبلور نشده بود.

ارتکاز ذهنی فقیهان از واژه «سلاح» را می‌توان از مباحث مربوط به استفاده از سلاح منجنیق در جنگ بدست آورد. برخی فقیهان استفاده از منجنیق علیه شهر دشمن که توده‌های غیر نظامی در آن سکونت دارند را در صورتی جایز دانسته‌اند که گلوله‌های منجنیق به خانه‌های مسکونی اصابت نماید (شافعی، ۱۴۰۰ق، ج ۴، ص ۳۰۶). روشن است منجنیقی که در زمان و در ذهن و زبان این فقیهان بوده است، قابلیت تفکیک و تمیز در نشانه‌گیری بین اهداف نظامی و غیر نظامی را داشته است؛ چراکه اگر این امکان وجود نداشته باشد، الزام سربازان مسلمان به تمیز در نشانه‌گیری، تکلیف به مالایطاق است. حال اگر فقیهان قاعده‌ای را وضع نمایند که امکان استفاده از تمام سلاح‌ها را در جنگ، به نحو مطلق و عام تجویز نماید، آیا می‌توان با تمسک به اصالة الاطلاق، قاعده مزبور را به سلاح‌هایی که امکان تفکیک و تمیز در نشانه‌گیری بین اهداف نظامی و غیر نظامی را ندارد تسری داد؟

در دوره‌های بعد در جنگ‌ها حیوانات گزنده‌ای مانند عقرب و مار به‌عنوان سلاح به‌سوی دشمن پرتاب می‌شد. در دوره‌های بعد باروت و تفنگ و بمب نیز به مجموعه سلاح‌های جنگی افزوده شد. حال «صاحب جواهر» منجنیق را در عرض مار و عقرب و باروت و تفنگ و بمب قرار داده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۶۵)؛ گو اینکه

سنخیت و جنسیت این سلاح‌ها یکسانند و تفاوت ماهوی و عمدۀ با یکدیگر ندارند. اما سلاح هسته‌ای از لحاظ سنخیت و جنسیت با سلاح‌های مزبور تفاوت اساسی و ماهوی دارد، نه آن‌که صرفاً توسعه‌ای در مصادیق سلاح‌ها اتفاق افتد. خصایصی از سلاح هسته‌ای، ویژه این سلاح است و نه تنها سلاح‌های اعصار تشریح و تفقه فاقد این خصایصند، بلکه سایر سلاح‌های کشتار جمعی مانند سلاح شیمیایی و میکروبی نیز فاقد این خصایصند.

تأمل در نوع استعمال واژگان در قاعده «جواز استفاده از هرگونه سلاح منتج به پیروزی» گویای حضور تعداد اندکی از غیر نظامیان در میان نظامیان و کشتار تبعی آنان می‌باشد. برآیند این عبارات با این چنین ادبی بیان شده است:

«به سوی کفار یورش برده می‌شود؛ اگرچه غیر نظامیان در میان نظامیان حضور داشته باشند و احتمال کشته‌شدن آنان برود» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۸۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۶۸).

نوع چنین واژگان در این عبارت که عمدۀ فقیهان، قاعده مزبور و مصادیق آن را با همین ادبیات بیان کرده‌اند، ظهور عیانی دارد بر اینکه نظامیان ساختار عمدۀ و اصلی جمعیتی که مورد نشانه‌گیری قرار می‌گیرد را تشکیل می‌دهند و در مقابل، غیر نظامیان اقلیتی اندک و محدود در بین آنان محسوب می‌شوند که در اثر توانایی نسبت به تمیز نهادن میان این دو گروه، احتمال آسیب آنان نیز وجود دارد.

حال اگر عبارت مزبور را اینگونه تغییر دهیم: «به سوی کفار یورش برده می‌شود؛ اگرچه نظامیان در میان غیر نظامیان حضور داشته باشند»، آنگاه ظهور عبارت اخیر به سمت کشتار اکثری غیر نظامیان و کشتار اقلی نظامیان می‌چرخد. الگوی بیانی نخست، غیر نظامیان را در میان نظامیان می‌داند؛ بگونه‌ای که توده نظامیان متضمن غیر نظامیان نیز می‌باشد و غیر نظامیان تابع نظامیانند و الگوی بیانی دوم، نظامیان را در میان غیر نظامیان می‌داند؛ بگونه‌ای که توده غیر نظامیان متضمن نظامیان نیز می‌باشد و نظامیان تابع غیر نظامیانند. برای مثال، به عبارت ذیل که از فتاوی شیخ طوسی بشمار می‌آید، آمده است:

و زمانی که کافران بر قسمتی از سرزمین مسلمانان یورش آورند، مسلمانان می‌توانند آنان را با منجنیق‌ها و سلاح‌های آتش‌زا و سایر سلاح‌ها و روش‌هایی که پیروزی را نصیب مسلمانان می‌کند بکوبند؛ اگرچه در بین کافران گروهی از مسلمانان وجود داشته باشند که گلوله‌های منجنیق و آتش بر سر آنان فرود آید (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۲۹۳).^{۱۱}

در گزاره فوق، عبارت «و إن كان فی جملتهم» دلالت بر این دارد که در بین محاربان که عمده افراد حاضر در لشکر دشمن را تشکیل می‌دهند، اقلیتی از مسلمانان نیز حضور دارند. از حیث ممنوعیت کشتار در جنگ، بین مسلمانان با سایر غیر نظامیان حاضر در سرزمین کفار تفاوتی وجود ندارد؛ همانگونه که برخی فقیهان دیگر، همین عبارت را در مورد زنان و کودکان بکار برده‌اند. برای مثال، علامه حلی می‌نویسد: «و جنگ با هر آنچه امید پیروزی با آن می‌رود، مانند نصب منجنیق‌ها جایز است؛ اگرچه در میان [کفار حربی] زنان و کودکان نیز حضور داشته باشند» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۴۸۵).^{۱۲}

با ظهوریابی گزاره‌های فوق روشن می‌شود که محتوای فکری فقیهان کاملاً همسو با مفاد قاعده تابعیت در بکارگیری سلاح‌های جنگی بوده است؛ اگرچه در قالب عبارات زبانی تنقیح نشده است.

برای درک بهتر محتوای ذهنی فقیهان، کافی است سختگیرانه‌ترین نظرات فقهی که استفاده از سلاح‌های هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی را، حتی در حالت عدم اضطرار جنگی نیز مباح دانسته‌اند، مورد ملاحظه قرار گیرد. در این آرا استفاده از این سلاح‌ها در حالتی که تعداد غیر نظامیان حاضر در منطقه مورد هدف‌گیری زیاد باشد، حرام دانسته شده است (شریبی، ۱۳۷۷ق، ج ۴، ص ۲۲۴).

ظهور روایت «حفص بن غیاث» در حضور اقلی غیر نظامیان در شهر محاربان

در مقابل ادله متضاهر دال بر ممنوعیت کشتار غیر نظامیان در جنگ، تنها یک روایت وجود دارد که از میان کتب اربعه حدیثی، در «کافی» و «تهذیب» نقل شده است. این

روایت، مهمترین دلیلی است که جواز مطلق و بی قید و شرط استفاده از سلاح‌های هلاک‌کننده و نابودکننده جمعی بدان مستند شده است:

از امام صادق 7 درباره شهری از شهرهای جنگی پرسیدم که آیا جایز است بر این شهر آب [فراوان، به صورت سیل] گسیل شود یا با آتش سوزانده شود یا با منجنیق سنگ‌باران شود، تا آن‌که ساکنان آن کشته شوند؛ حال آن‌که در این شهر زنان و کودکان و پیران سالخورده و اسیران مسلمان و تاجران زندگی می‌کنند؟ امام فرمود: با آنان همین‌گونه رفتار شود و به خاطر حضور این گروه‌ها، از چنین حملاتی بازداشته نشود (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۹، ص ۴۱۱؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۴۲).^{۱۳}

روایت فوق از دو جهت ظهور در اندک‌بودن تعداد غیر نظامیان حاضر در شهر دارد؛ بگونه‌ای که اینان در اقلیت محض قرار دارند. جهت نخست آن‌که ابتدای روایت که به طرح سؤال پرداخته، پرسش از «مدینه حرب» به معنای شهر محاربان است. وقتی شهری با عنوان شهر محاربان مورد خطاب قرار می‌گیرد، لاجرم باید جمعیت عمده و ساختار اصلی جمعیتی در این شهر را محاربان؛ یعنی نظامیان دربرگرفته باشند و اندکی از جمعیت شهر به غیر نظامیان اختصاص یافته باشد.

جهت دوم که مهمتر از جهت نخست است، این است که در متن سؤال گفته شده: «[با آتش و آب و منجنیق] بر آنان یورش برده شود تا محاربان کشته شوند؛ در حالی که در میان آنان غیر نظامیان حاضرند». عبارت مزبور ظهور عینی دارد بر اینکه عمده ساکنان شهر را محاربان تشکیل می‌دهند و تعداد اندکی از غیر نظامیان نیز در میان آنان حضور دارند. کافی است دو عبارت ذیل با یکدیگر مقایسه شود تا ایده فوق اثبات گردد:

۱. «بر آنان یورش برده شود تا محاربان کشته شوند؛ در حالی که در میان آنان غیر نظامیان حاضرند».

۲. «بر آنان یورش برده شود و غیر نظامیان کشته شوند؛ در حالی که محاربان در میان غیر نظامیان حاضرند».

مقایسه دو عبارت فوق روشن می‌سازد که عبارت نخست ظهور بر آن دارد که شهر، مملو از محاربان است و در میان آنان اقلیت محدودی از غیر نظامیان نیز حاضرند و عبارت دوم ظهور بر آن دارد که شهر، مملو از غیر نظامیان است و در میان آنان اقلیت محدودی از محاربان نیز حاضرند. بدین ترتیب، در گزاره نخست با مقایسه تعداد غیر نظامیان و تعداد محاربان، کشته‌شدن غیر نظامیان تابعی از کشته‌شدن محاربان به چشم می‌آید، ولی در گزاره دوم کشته‌شدن محاربان تابعی از کشته‌شدن غیر نظامیان به چشم می‌آید.

شبهه یکسانی احکام جنگ در تمام کمیت‌های موضوع

در بکارگیری نظریه تابعیت در عملیات جنگی، ممکن است شبهه‌ای مطرح شود مبنی بر اینکه اگر کشتار غیر نظامیان و اتلاف محیط زیست و حیوانات جایز باشد، در تعداد افراد کشته‌شده و حجم اتلاف نباید تفاوتی وجود داشته باشد؛ به این معنا که کشتار و اتلاف؛ هم در وسعت محدود و هم در وسعت گسترده، باید جایز تلقی شود. در مقابل، اگر کشتار و اتلاف جایز نباشد، باز هم تعداد افراد کشته‌شده و حجم اتلاف نباید در حکم مسأله تغییر ایجاد نماید؛ برای اینکه کشتار و اتلاف؛ هم در وسعت محدود و هم در وسعت گسترده، نباید جایز تلقی شود.

اشکال مزبور با شرط ضرر کمتر در اعمال قاعده اضطرار مخالف می‌باشد؛ علاوه بر آن که تغییر حکم بر اساس تغییر میزان موضوع، پدیده‌ای ناشدنی و غیر قابل تصور در احکام تشریحی محسوب نمی‌شود و مصادیق دیگری نیز برای آن یافت می‌شود. بدین ترتیب، شبهه مذکور از دو جهت ایراد دارد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مخالفت شبهه با شرط ضرر کمتر در قاعده اضطرار

یکی از ضوابط اجرای قاعده اضطرار، ملاحظه غایت ارتکاب فعل ممنوعی است که در شرایط اضطرار مجاز می‌گردد؛ بدین معنا که با ارتکاب فعل ممنوع نباید ضرری مساوی یا بزرگتر از ضرر حاصل از عدم ارتکاب فعل ممنوع بوجود آید. درست است که ضرر ناشی از اضطرار را با اجازه شارع و بوسیله قاعده اضطرار می‌توان ازاله کرد،

لکن ازاله ضرر ناشی از اضطراب باید با وسایل و اعمالی صورت گیرد که ضرر کمتر ببار می‌آورد (حسینی سیستانی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۱۴-۳۱۳؛ حسینی شیرازی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۹۷؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۳۹۴؛ سبکی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۵؛ ابن رجب، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۶۳). از اینجا روشن می‌شود که ضرورات، مباح‌کننده همه ممنوعات و محظورات نیستند، بلکه برخی افعال ممنوع به هیچ روی مباح نمی‌شوند و تنها ممنوعاتی در شرایط اضطراب مباح می‌شوند که میزان مخاطرات آن کمتر از مخاطرات ناشی از عدم انجام فعل ممنوع باشد.

بر این اساس، در شرایط اضطراب جنگی چه‌بسا کشتن چند غیر نظامی برای محافظت از جان کثیری از مسلمانان ارجحیت داشته و منفعت فزون‌تری را حاصل نماید. در این شرایط نمی‌توان گفت اگر ادله شرعی، کشتار غیر نظامیان را جایز ندانسته باشد، کشتن حتی یک نفر از اینان، ولو در حالت اضطراب نیز جایز نیست.

در سوی مقابل، کشتار انبوهی از غیر نظامیان ساکن در منطقه دشمن و یا مناطق اطراف و همچنین نسل‌های واپسین؛ چه‌بسا ضرار و مفسد فراوانی داشته باشد. در این حالت نمی‌توان گفت اگر ادله شرعی، کشتار غیر نظامیان را جایز دانسته باشد، کشتن تمام غیر نظامیان ساکن بر روی زمین و نسل‌های پس از آن نیز جایز می‌باشد.

تغییر موضوع با تغییر عمیق کمیت موضوع

دومین دلیل در رد شبهه مذکور با تدقیق در این مطلب حاصل می‌شود که تغییر عمیق در مقدار و حجم موضوع، می‌تواند موضوع را در ارتکاز دقیق عرف، به موضوعی جدید مبدل نماید؛ بگونه‌ای که یکسانی دو موضوع در نگاه عرف با استبعاد شدید مواجه گردد. این در جایی است که کمیت موضوع یکی از قیود موضوع و یا به تعبیر دقیق‌تر یکی از اوصاف ماهوی آن بشمار آید. در این صورت، تغییر عمیق در حجم موضوع، یکی از قیود موضوع و اوصاف ماهوی آن را منتفی می‌سازد و با انتقای قید، مقید نیز منتفی و منقلب می‌گردد. با تغییر موضوع، حکم نیز به تبع تغییر می‌یابد. گاه حجم، میزان و مقدار موضوع یا آثار ناشی از موضوع چنان تغییر می‌یابد که در نگاه

دقیق عرفی، موضوع متغیر می‌گردد. برای مثال، طبق گفتگوی «زکریابن آدم» با امام رضا 7، ریخته‌شدن قطره‌ای شراب در دیگ آبگوشت باعث فساد آن شده و غیر از گوشت‌های داخل آن، مابقی ظرف باید دور ریخته شود (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۲، ص ۷۵۱-۷۵۰).^{۱۴}

حال فرض شود که قطره مزبور در چاه آب یا نفت ریخته شود، آیا می‌توان با این استدلال که مقدار و کمیت موضوع مغیر حکم نمی‌باشد، چاه را به کلی فاسدشده پنداشت؟ همچنین آیا می‌توان به اطلاق روایت تمسک کرد و مقادیر و اوزان کثیر، در حد چاه آب و نفت را نیز در شمول موضوع روایت داخل کرد؟ عمده‌ترین دلیل بر رد این یکسان‌بینی آن است که ادله لفظی از شمول بر این کمیت‌ها ناتوان است و با تغییر عمیق کمیت، عرف نمی‌تواند موضوع آب چاه را بسان موضوع آبگوشت موجود در دیگ تلقی کند (منتظری، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۲). مرحوم «سیدمحسن حکیم» در این زمینه می‌نویسد:

در صورتی که مقدار مایع چنان زیاد باشد که مانع آلوده‌شدن آن با افتادن قطره نجس در آن گردد، مانند افتادن نجاست در دریاچه‌های نفتی زیر زمین، در این حالت در عمومیت حکم نجاست کل حجم مایع اشکال وجود دارد؛ زیرا ادله لفظی ناتوان است از اینکه بتواند چنین حجم زیادی را شامل شود (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۶۸).^{۱۵}

برخی فقیهان معاصر در تعلیقات خویش بر «عروة الوثقی»، چنین نگاه‌شده‌اند: آب مضاف و سایر مایعات مانند روغن زیتون و نفت، اگر کمیت آن به حدی زیاد باشد که با افتادن مقدار کمی از نجاست در آن، عرفاً آلوده نمی‌شود، در این صورت، حکم به نجاست این حجم از مایع اشکال دارد؛ زیرا دلیلی بر نجاست مایع در این حالت وجود ندارد (یزدی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۷۳).^{۱۶}

تحلیل درست این فتاوا نشان می‌دهد که همان عرفی که در کمیتی به اندازه دیگ، سرایت نجاست به تمام حجم ظرف را تصدیق می‌کند، همان عرف در مواجهه با کمیت بزرگی به اندازه چاه، نمی‌تواند این سرایت را تصدیق نماید.

می‌توان به نمونه دیگری در این زمینه اشاره کرد. در جایی که عصیر عنبی بجوشد، تا زمانی که دوسوم آن تبخیر نشود، در حالت نجس باقی می‌ماند و پس از تبخیر این میزان، یک‌سوم باقیمانده طاهر می‌شود. در این حکم، نقش تغییر میزان و مقدار عمیق موضوع در تغییر موضوع و به تبع آن در تغییر حکم روشن است. تبخیر دوسوم از عصیر، تغییر کمی بسیاری محسوب می‌شود و چون کمیت عصیر یکی از اوصاف ماهوی آن محسوب می‌شود، تغییر کمیت به میزان عمیق منجر به تغییر موضوع می‌گردد.

برخی قواعد اصولی نیز بر تغییر موضوع و به تبع آن تغییر حکم، حین تغییر کمی عمیق موضوع تأکید دارند. برای مثال، در شبهات مقرون به علم اجمالی، گفته می‌شود که علم اجمالی در شبهه غیر محصوره اثر نمی‌کند. بنابراین، اصل عملی مجرا در شبهه غیر محصوره، اصل برائت می‌باشد.

به عنوان مثال، در وصیت تملیکی برای جهات مانند وصیت برای دانشمندان یا فقرا که تعداد غیر محصوره از افراد را دربرمی‌گیرد، اینکه چه شخصی باید وصیت را قبول کند، محل تردید است. غالب فقیهان قبول در چنین وصیتی را معتبر و لازم نمی‌دانند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۳، ص ۱۶).

تحلیل دقیق این فتاوا روشن می‌سازد که تغییر عمیق و زیاد در طرف‌های شبهه، مانند تغییر تعداد کسانی که می‌توانند وصیت را قبول کنند، بدین صورت که در وصیت برای فقرا، تعداد ایشان بسیار زیاد است و در وصیت برای خویشان نسبی، تعداد ایشان اندک است، عرف این تغییر زیاد را باعث تغییر موضوع وصیت می‌دانند و به همین دلیل، شارع نیز با تغییر موضوع، حکم را تغییر داده و حکم شبهه با طرف‌های زیاد را برائت و حکم شبهه با طرف‌های اندک را احتیاط می‌داند.

عدم رعایت قاعده تابعیت در سلاح هسته‌ای استراتژیکی

یکی از تفاوت‌های مهم بین سلاح هسته‌ای و سایر سلاح‌های متعارف آن است که در سلاح متعارف، غیر نظامیان به تبع نظامیان کشته می‌شوند؛ یعنی استفاده‌کننده از

سلاح متعارف قصد کشتار غیر نظامیان را ندارد و بسوی جمعیت آنان نیز نشانه نمی‌گیرد، ولی این احتمال وجود دارد که غیر نظامیان به تبع نظامیان کشته شوند؛ حال آن‌که در سلاح هسته‌ای کشتار غیر نظامیان به صورت استقلالی رخ می‌دهد، نه تبعی؛ چراکه امکان هدف‌گیری به سمت نظامیان، به صورت خاص وجود ندارد. پس در استفاده از این سلاح نمی‌توان قصد عدم کشتار غیر نظامیان را نمود. به همین دلیل، قاعده تابعیت در مورد سلاح هسته‌ای محفوظ نمی‌ماند و استفاده‌کننده از این سلاح قادر به اجرای این قاعده در هدف‌گیری نمی‌باشد.

می‌توان تفاوت‌های عمده‌ای که بین سلاح‌های اعصار پیشین و سلاح هسته‌ای وجود دارد را عامل رعایت ضوابط نظریه تابعیت در سلاح‌های اعصار پیشین و عدم رعایت این ضوابط در مورد سلاح هسته‌ای تلقی کرد. تفاوت اول آن‌که استفاده از سلاح‌های اعصار پیشین به صورت اتفاقی و احتمالی به کشتار غیر نظامیان منجر می‌شد؛ حال آن‌که استفاده از سلاح هسته‌ای به یقین به کشتار اینان منتج می‌شود. تفاوت دوم آن‌که کشتار غیر نظامیان در استفاده از سلاح‌های اعصار پیشین، به صورت انفرادی و یا منحصر به جمع محدودی می‌شد؛ در حالی که کشتار اینان در استفاده از سلاح هسته‌ای به صورت انبوهی، توده‌ای، جمعی و همگانی می‌باشد. تفاوت سوم آن‌که امکان دفاع در مقابل سلاح‌های اعصار پیشین ممکن و متصور بود و با استفاده از ابزار دفاعی، درامان‌ماندن نسبی از آسیب‌های احتمالی امکان‌پذیر بود؛ در حالی که سلاح هسته‌ای هیچ امکانی را برای دفاع باقی نمی‌گذارد.

تأثیری که سلاح هسته‌ای بر نسل‌های آینده انسانی، حیوانی و محیطی می‌نهد، به حدی است که موازنه موجود در قاعده تابعیت را متزلزل و وارونه می‌نماید؛ بگونه‌ای که از منظر عرف کشتار غیر نظامیان، اتلاف و تخریب تابعی از کشتار نظامیان تلقی می‌شود. ضمن اینکه نسل‌های بعدی که از نظامیان دشمن بوجود می‌آیند را نمی‌توان جزء گروه نظامیان بشمار آورد. برای مثال، فرزندان اینان جزء گروه غیر نظامیانند و هرگونه آسیب به اینان در زمره آسیب به غیر نظامیان محسوب می‌شود؛ مانند نقص عضو و انواع سرطان‌ها که به صورت مادرزادی در نسل‌های بعدی در اثر انتشار

تشعشعات هسته‌ای پدیدار می‌گردد. از برخی ادله شرعی نیز می‌توان الزام به محافظت از نسل‌های آتی در پیکارهای نظامی را بدست آورد، حتی نسل‌های آتی که از نظامیان دشمن بوجود می‌آیند. برای مثال، نبی مکرم ﷺ در تفسیر آیه «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (فتح(۴۸): ۲۵)، مراد از گروه‌هایی که نباید در جنگ دچار آسیب شوند را نسل‌های بعدی کفار محارب می‌دانند (رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۳۶۱). همچنین ادله ممنوعیت افساد در زمین، از بین بردن نسل‌های آتی انسانی، گیاهی و جانوری را جزء مصادیق فساد تلقی کرده است: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (بقره(۲): ۲۰۵)؛ هنگامی که روی برمی‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین کوشش می‌کنند و زراعت‌ها و نسل (انسان و حیوان) را نابود می‌سازند؛ (با اینکه می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد.

«اهلاک حرث و نسل»، نه فقط در زمان پیدایش حرث و نسل، مشمول عنوان افساد می‌گردد، بلکه حتی پیش از پیدایش حرث و نسل نیز مشمول این عنوان می‌باشد (حسینی شیرازی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۴). اهلاک حرث و نسل پیش از پیدایش آن، به معنای جلوگیری از پیدایش آن با از بین بردن مقتضیات لازم برای تحقق و یا ایجاد مانع بر سر راه تحقق حرث و نسل سالم و فاقد عیب و نقص می‌باشد. بدین ترتیب، افعالی بسان استفاده از سلاح هسته‌ای که جلوی پیدایش نسل‌های انسانی، جانوری و گیاهی را بگیرد و یا نسل‌های آتی را با عیب، نقص و فقدان کارایی و منفعت مواجه سازد، مشمول عنوان فساد و افساد فی الارض می‌گردد.

همچنین اگر منطقه‌ای در زمان جنگ جزء مناطق نظامی بشمار آید، مستلزم آن نیست که تا ابد منطقه نظامی محسوب شود. بنابراین، پس از خاتمه جنگ، خسارات و آسیب‌های زیست‌محیطی به منطقه مزبور در اثر انتشار تشعشعات رادیواکتیو که تا سال‌ها و بلکه در مواردی تا قرن‌ها، منطقه مزبور را غیر قابل استفاده برای هیچیک از موجودات زنده انسانی، حیوانی و گیاهی می‌نماید، باید در ردیف آسیب‌ها و تلفات وارده به مناطق غیر نظامی بشمار آید.

نتیجه گیری

فتوای آیه الله خامنه ای مبنی بر حرمت استفاده از سلاح هسته ای با پشتوانه اصیل شرعی ارائه شده و با نهادهایی چون «تقیه» سازگاری ندارد؛ چراکه ادله اولی و نظریه مبنایی فقه شیعه در مورد استفاده از سلاح های هلاک کننده و نابودکننده جمعی از این فتوا پشتیبانی می کنند.

نظریه مبنایی فقه شیعه، استفاده از سلاح های هلاک کننده و نابودکننده جمعی در حالت ضرورت جنگی را در صورتی تجویز می نماید که کشتار غیر نظامیان و حیوانات و تخریب و اتلاف اموال، اماکن و محیط زیست برای کشتار نظامیان دشمن ضرورت داشته باشد و تابعی از کشتار نظامیان قلمداد گردد. سنجه های موازنه تابعیت با نگاه عرفی می تواند مشخص کننده وجود تابعیت یا عدم وجود آن باشد. بر این اساس، اگر استفاده از سلاحی خاص، منجر به کشتار توده ای و انبوه غیر نظامیان و تخریب و اتلاف گسترده و فراگیر گردد؛ بگونه ای که عرف این کشتار و تخریب را به نحو استقلالی و اصیل بشمار آورد و کشتار نظامیان را تابعی از آن قلمداد کند، نمی توان به جواز این سلاح حکم راند. از این روی، فتوای آیه الله خامنه ای دقیقاً منطبق با نظریه تابعیت ارائه شده و نظریه مزبور نیز متکی بر ادله اولی شرعی می باشد؛ چراکه کشتار و تخریب حاصل از سلاح هسته ای در همه حالات و شرایط، اصیل و استقلالی بوده و قابلیت سازگاری با نظریه مذکور را ندارد.

یادداشت ها

۱. عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 عَنْ مَدِينَةٍ مِنْ مَدَائِنِ أَهْلِ الْحَرْبِ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُرْسَلَ عَلَيْهِمُ الْمَاءُ، وَ تُحْرَقَ بِالنَّارِ، أَوْ تُرْمَى بِالْمَجَانِيقِ حَتَّى يُقْتَلُوا وَ فِيهِمُ النِّسَاءُ وَ الصِّبْيَانُ وَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الْأَسَارِيُّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ التَّجَارُ؟ فَقَالَ: «يُفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ، وَ لَأَ يُمَسَّكَ عَنْهُمْ لِهَوْلَاءِ»؛ حفص بن غیاث گفت از امام صادق 7 درباره شهری از شهرهای جنگی سؤال کردم و پرسیدم آیا جایز است بر این شهر آب [فراوان، به صورت سیل] گسیل شود یا با آتش سوزانده شود یا با منجنیق سنگ باران شود، تا آنکه ساکنان آن کشته شوند؛ حال آنکه در این شهر زنان و کودکان و پیران سالخورده و اسیران مسلمان و تاجران زندگی می کنند؟ امام

فرمود: با آنان همین‌گونه رفتار شود و بخاطر حضور این گروه‌ها، از چنین حملاتی بازداشته نشود.

۲. «لو ترسوا بالأسارى من المسلمين [كف عنهم إلا فى حال التحام الحرب] و إن قتل الأسير إذا لم يمكن جهادهم إلا كذلك».

۳. «فإن كان فى جملتهم قوم من المسلمين النازلين عليهم، فهلك المسلمون فيما بينهم، أو هلك من أموالهم شيء لم يلزم المسلمين و لا غيرهم غرامته من الدية، و الأرض».

۴. «إذا نزل الامام على بلد... و إن كان فيهم أسارى مسلمون... نظر فى المسلمين فإن كانوا نفرا يسيرا جاز الرمى لأن الظاهر أنه يصيب غيرهم... و إن كان المسلمون أكثر لم يجز الرمى لأن الظاهر أنه يصيب المسلمين» (محمد بن حسن طوسى، الميسوط فى فقه الامامية، ج ۲، ص ۱۱).

«إذا نزل الإمام على بلد... لو كان فيهم أسارى مسلمون... نظر إلى المسلمين، فإن كانوا نفرا يسيرا، جاز رمى المشركين؛ لأن الظاهر أنه يصيب غيرهم... و إن كان المسلمون كثيرين، لم يجز الرمى؛ لأن الظاهر أنه يصيبهم» (حسن بن يوسف حلى، منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، ج ۱۴، ص ۸۵).

«لو كان فى البلدة أو القلعة مسلم، أو أسير، أو تاجر، أو مستأمن، أو طائفة من هؤلاء، فهل يجوز قصد أهلها بالنار و المنجنيق و ما فى معناهما؟ فيه طرق... و الثالث و به أجاب صاحب الشامل: إن كان عدد المسلمين الذين فيهم مثل المشركين، لم يجز رميهم، و إن كان أقل، جاز، لأن الغالب أنه لا يصيب المسلمين» (ابى زكريا محيى الدين يحيى بن شرف النووى، روضة الطالبين، ج ۷، ص ۴۴۶).

«فإن كان فيهم مسلم أسير أو تاجر أو نحوه... طرق: المذهب إن لم يكن ضرورة كره تحرزا من إهلاك المسلم ولا يحرم على الأظهر، و إن كان ضرورة كخوف ضررهم أو لم يحصل فتح القلعة إلا به جاز قطعاً، و كالمسلم الطائفة من المسلمين كما قاله الرافعى، و قضيته عدم الجواز إذا كان فى المسلمين كثرة و هو كذلك» (محمد الشريبنى، معنى المحتاج الى معرفة معانى الفاظ المنهاج، ج ۴، ص ۲۲۳).

۵. «و يجوز قتال الكفار بسائر أنواع القتل و أسبابه، إلا بتغريق المساكن، و رميهم بالنيران، و إلقاء السم فى بلادهم».

۶. «أن الضرورة فى الحرب إن أدت إلى التبييت جاز الإقدام عليه و إن استلزم تلف بعض النساء و الولدان قهراً».

۷. «يجوز محاربة العدو بكل ما يرجى فيه الفتح».

۸. «و أصيب منهم واحد لم يلزمه فيه شيء».

٩. «لو علمه مسلماً و رمى قاصداً للمشركين و لم يمكنه التوقى فأصابه و قتله فلا قود عليه إجماعاً».
١٠. «إذا تترس المشركون بأطفالهم فإن كان ذلك حال التحام القتال جاز رميهم و لا يقصد الطفل بل يقصد من خلفه».
١١. «و متى استعصى على المسلمين موضع منهم، كان لهم أن يرموهم بالمناجيق و التيران و غير ذلك مما يكون فيه فتح لهم، و إن كان في جملتهم قوم من المسلمين النازلين عليهم».
١٢. «و يجوز المحاربة بكل ما يرجى به الفتح كمنصب المناجيق و ان كان فيهم نسوة و صبيان».
١٣. حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ: كَتَبَ إِلَى بَعْضِ إِخْوَانِي أَنْ أَسْأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 عَنْ مَدِينَةٍ مِنْ مَدَائِنِ الْحَرْبِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُرْسَلَ عَلَيْهِمُ الْمَاءُ أَوْ يَحْرَقُوا بِالنِّيرانِ أَوْ يُرْمَوْا بِالْمَنْجَنِيقِ حَتَّى يُقْتَلُوا وَ فِيهِمْ النِّسَاءُ وَ الصَّبِيَّانُ وَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الْأَسَارَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ التَّجَارُ؟ فَقَالَ: «يُفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَأَ يُمَسَّكَ عَنْهُمْ لِهَوْلَاءِ».
١٤. سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ 7 عَنْ قَطْرَةِ خَمْرٍ أَوْ نَبِيذٍ مُسَكَّرٍ قَطَرَتْ فِي قَدْرِ فِيهَا لَحْمٌ كَثِيرٌ، وَ مَرَقٌ كَثِيرٌ؟ فَقَالَ 7: «يُهْرَأَقُ الْمَرَقُ، أَوْ يُطْعِمُهُ لِأَهْلِ الذِّمَّةِ أَوْ الْكِلَابِ».
١٥. «و قد تقدم التأمل في عموم الحكم للكثير البالغ في الكثرة حداً يمنع من تحقق الاستقدار، مثل البحيرات النفطية التي تكون تحت الأرض. لقصور الأدلة اللفظية عن شمولها».
١٦. «و لكن الماء المضاف و سائر المائعات كالزيت و النفط و غيرها إذا بلغ في الكثرة حداً لا يستقدر عرفاً بمجرد شيء قليل من النجس يشكل الحكم بنجاسته، لعدم دليل عليه قطعاً بعد كون النجاسة و سرايتها من الامور العرفية، و قد أمضاها الشرع و إن ذكر لها خصوصيات».

منابع و مأخذ

١. ابن رجب، زين الدين عبدالرحمن بن احمد، تقرير القواعد و تحرير الفوائد، تحقيق ابو عبيدة مشهور بن حسن آل سلمان، ج ٢، عربستان: دار ابن عفان، ١٤١٩ق.
٢. ابن ادريس، محمد، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج ٢، ١٤١٠ق.
٣. ابن رشد، ابوالوليد محمد بن احمد القرطبي الاندلسي، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، تصحيح خالد العطار، ج ١، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.
٤. ابوالبركات، احمد الدردير، الشرح الكبير، ج ٢، بيروت: دار إحياء الكتب العربية، بي تا.
٥. انصاري، محمد علي، موسوعة الفقهية الميسرة، ج ٣، قم: مجمع الفكر الاسلامي، ١٤١٥ق.

٦. جصاص، احمد بن علي، احكام القرآن، تحقيق محمد صادق قمحاوي، ج ١، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٥ق.
٧. حسيني روحاني، سيد صادق، فقه الصادق 7، ج ٤، قم: دار الكتاب، ١٤١٢ق.
٨. حسيني سيستاني، سيد علي، قاعدة لا ضرر ولا ضرار، قم: دفتر آية الله سيستاني، ١٤١٤ق.
٩. حسيني شيرازي، سيد محمد، الفقه - البيئه، بيروت: مؤسسة الوعي الإسلامي، ١٤٢٠ق.
١٠. -----، الفقه - القواعد الفقهية، بيروت: مؤسسه امام رضا 7، ١٤١٣ق.
١١. حسيني عاملي، سيد جواد، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، تحقيق محمد باقر خالصي، ج ٢٣، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٩ق.
١٢. رازي، ابوالفتوح حسين بن علي، روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، تحقيق محمد جعفر ياحقي و محمد مهدي ناصح، ج ١٧، مشهد: بنياد پژوهش هاي اسلامي آستان قدس رضوي، ١٤٠٨ق.
١٣. زحيلي، محمد مصطفى، القواعد الفقهية و تطبيقاتها في المذاهب الاربعه، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٧ق.
١٤. سبكي، تاج الدين عبدالوهاب بن تقي الدين، الاشباه و النظائر، ج ١، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ق.
١٥. شافعي، محمد بن ادريس، الام، ج ٤، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٠ق.
١٦. شربيني خطيب، محمد، مغني المحتاج الي معرفة معاني الفاظ المنهاج، ج ٤، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٣٧٧ق.
١٧. شهيد ثاني، زين الدين، مسالك الافهام الي تنقيح شرائع الاسلام، ج ١٢، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٣ق.
١٨. شوکاني، محمد بن علي، نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار شرح متقى الاخبار، ج ٨، بيروت: دارالجيل، ١٩٧٣م.
١٩. طباطبائي حكيم، سيد محسن، مستمسك العروة الوثقى، ج ١، قم: مؤسسة دار التفسير، ١٤١٦ق.
٢٠. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم، العروة الوثقى مع التعليقات، تعليق مكارم شيرازي، ج ١، قم: انتشارات مدرسه امام علي بن ابي طالب 7، ١٤٢٨ق.
٢١. طباطبائي، سيد علي، رياض المسائل في تحقيق الحكام بالدلائل، ج ٨، قم: مؤسسه آل البيت :، ١٤١٨ق.

٢٢. طرابلسي، قاضي عبد العزيز ابن براج، المهذب، ج ١، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٦ق.
٢٣. طوسي، محمد بن حسن، تهذيب الاحكام، ج ٦، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ٤، ١٤٠٧ق.
٢٤. -----، المبسوط في فقه الامامية، تهران: المكتبة المرتضوية، ج ٣، ١٣٨٧ق.
٢٥. -----، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت: دار الكتاب العربي، ج ٣، ١٤٠٠ق.
٢٦. عبدري، ابن ابي القاسم، التاج و الاكليل على مختصر خليل، ج ٤، بيروت: دار الفكر، ١٣٩٨ق.
٢٧. علامه حلي، حسن بن يوسف، تذكرة الفقهاء، ج ٩، قم: مؤسسه آل البيت :، ١٤١٤ق.
٢٨. -----، قواعد الاحكام في معرفة الحلال و الحرام، ج ١، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٣ق.
٢٩. -----، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، ج ١٤، مشهد: مجمع البحوث الاسلامية، ١٤١٢ق.
٣٠. كاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالكي نجفي، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، ج ٤، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، ١٤٢٢ق.
٣١. كليتي، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ٩، قم: دار الحديث، ١٤٢٩ق.
٣٢. محقق حلي، نجم الدين، شرائع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ١، قم: مؤسسه اسماعيليان، ج ٢، ١٤٠٨ق.
٣٣. منتظري، حسين علي، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية، ج ٣، قم: نشر تفكر، ج ٢، ١٤٠٩ق.
٣٤. -----، العروة الوثقى مع تعليقات المنتظري، شرح حسين علي منتظري، بي جا: بي نا، بي تا.
٣٥. نجفي، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، ج ٢١، بيروت: دار احياء التراث العربي، ج ٧، ١٤٠٤ق.
٣٦. نووي، ابي زكريا محيي الدين يحيى بن شرف، روضة الطالبين، تحقيق عادل احمد عبد الموجود و علي محمد معرض، بيروت: دار الكتب العلمية، بي تا(الف).
٣٧. -----، المجموع شرح المهذب، بيروت: دار الفكر، بي تا(ب).